



## پسوندهای صفت ساز در فرامرزنامه

دکتر سید محسن ساجدی راد<sup>۱</sup>

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا (نویسنده مسؤول)

### طیبه نجارزاده

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۵

### چکیده

در این مقاله به بررسی پسوندهای صفت ساز در فرامرزنامه- که یکی از متون حماسی کهن است- پرداخته شده است. بدین ترتیب که ابتدا پسوندهای صفت ساز به دو گروه تک معنایی و چند معنایی تقسیم شده اند و در مبحث پسوندهای چند معنایی، به مفاهیمی پرداخته شده که هر پسوند می تواند بر آن دلالت کند. برخی از پسوندها بعد از ترکیب با اسم یا قید یا بن فعل، با تغییر در طبقه‌ی دستوری واژه، صفت می‌سازند، گاهی نیز پسوندها با صفت ترکیب می-

1. E.mail: Sajedirad2010@yahoo.com

شوند و بدون تغییر در طبقه ی دستوری، آن را به صفت مرکب تبدیل می کنند. پسوندهای زبان فارسی بسیار گسترده و فراوانند و در این مجال اندک تنها به بررسی پسوندهای صفت ساز با ذکر شواهدی محدود از ابیات فرامرزنامه و بسامد فراوانی هر یک پرداخته شده است.

**کلید واژه ها:** فرامرزنامه، وند، پسوند، صفت، بسامد

### مقدمه :

فرامرزنامه یکی از منظومه های حماسی کهن ایران است که به شرح جنگ آوری های فرامرز - پسر رستم - می پردازد. رویدادهای کتاب با داستان پهلوانی های بانوگشسب - خواهر فرامرز - آغاز می شود. آن گاه با ورود به ماجراهای فرامرز و دلاوری های فراوان او در جنگ با دشمنان و جانوران عجیب و پراکندن کیش مزدیسان در سرزمین هند و گذشتن از هفت خوان و حکایات دلپسند عشق ورزی های او تا پایان کارش به دست بهمن - پسر اسفندیار - به نظم در آمده است.

بنا بر آنچه در تاریخ سیستان و مجمل التواریخ آمده است، داستان فرامرز ابتدا به صورت منثور موجود بوده است و فرامرزنامه ی منظوم در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم با توجه به آن پدید آمده و شامل بخش کوچکی از زندگی فرامرز در حدود ۱۵۰۰ بیت می شده است و نسخه هایی از آن در کتابخانه ی ملی پاریس و کتابخانه ی موزه ی بریتانیا مضبوط است. در قرن پنجم روایات دیگری در باب فرامرز وجود داشته است که بعضی از آن ها در برزنامه ، جهانگیرنامه و بهمن نامه دیده می شود. در شاهنامه نیز از داستان فرامرز جای جای سخن رفته و داستان حکومت او در ناحیه ی سند و قتل او به دست بهمن در آن کتاب آمده است. (ر.ک. صفا، ۱۳۵۲: ۲۹۵ و ۲۹۶)

کتاب فرامرزنامه به تصحیح میترا مهرآبادی که اساس کار پژوهشی این مقاله قرار گرفته است، مشتمل بر حدود ۹۳۷۲ بیت است. ناظم فرامرزنامه نامعلوم است، اما آن را به فردی به نام خسرو بن کیکاووس منسوب داشته اند. با توجه به برخی از ویژگی های دستوری این کتاب، می توان آن را دارای سبک خراسانی دانست.

### پیشینه‌ی تحقیق :

تا کنون مطالعه‌ی مستقل و تحقیق کامل و جامعی از دیدگاه دستوری در کتاب *فرامرزنامه* صورت نگرفته است. در این جستار کوشش شده است به بررسی پسوندهای صفت ساز در *فرامرزنامه* پرداخته شود و در پایان بسامد فراوانی کاربرد هر گروه به تفکیک ارائه گردد. شایان ذکر است از آن جا که *فرامرزنامه* از جمله آثار کهن ادب فارسی است، اساس کار در این پژوهش بر دستور سنتی زبان فارسی قرار گرفته است، بنابراین صفات از دیدگاه صرفی انتخاب شده اند و از دیدگاه نحوی در ابیات علاوه بر نقش وصفی، گاه جانشین اسم می شوند و سایر نقش ها و خصوصیات آن را می پذیرند.

### وند

«وندها واژگهایی هستند که در اول یا وسط یا آخر تکواژها یا واژه ها می آیند و مفهوم جدیدی به آن ها می بخشند و در برخی موارد، طبقه‌ی دستوری آن ها را عوض می کنند، یعنی از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر می برند. مثلاً «بی» بر سر «اسم» می آید و آن را به «صفت» تبدیل می کند، مانند: «بیکار» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۴: ۲۷۲)

وندها بسته به محل ترکیبشان با کلمات سه دسته اند: پیشوند، میانوند، پسوند که به ترتیب در اول، وسط یا آخر واژه‌ها قرار می گیرند.

### پسوند

پسوندها آن دسته از وندها هستند که در پایان کلمات می آیند و گاهی طبقه‌ی دستوری و معنای آن ها را تغییر می دهند. پسوندهای زبان فارسی فراوانند و در این مقوله تنها به آن دسته از پسوندها در *فرامرزنامه* پرداخته شده است که صفت سازند و یا در ساختار صفات مرکب آمده‌اند. بنابراین بسته به این که در بردارنده‌ی چه مفاهیمی هستند به دو گروه کلی تقسیم شده‌اند:

الف- پسوندهایی که تنها در یک معنی و مفهوم به کار می روند. (تک معنایی)

ب- پسوندهایی که بر چند معنی و مفهوم دلالت می کنند. (چند معنایی)

### پسوندهای تک معنایی

پسوندهایی هستند که تنها بر یک معنا دلالت می کنند و عبارتند از:

### انی:

«پسوندی مأخوذ از زبان عربی (در عربی مشدّد: انّی) است و برای نسبت به کار می

رود، مانند: روحانی، جسمانی و...» (همان، ۲۸۲) این پسوند گاه به آخر صفت اضافه می‌شود و آن را به صفت نسبی بدل می‌کند، مانند:

کمر ترکش خسروانی بیست      یکی نیزه ی پهلوانی به دست  
(۱۱/۷۵)

و گاهی در آخر اسم می‌آید و صفت نسبی می‌سازد، مانند:

همه دیبه ی خسروانی فکند      ز گستردنی پرنیان و پرند  
(۷۱/۲۲۹)

برو گر کنم روی هامون بنفش      نشانه کنم کویانی درفش  
(۱۰/۳۳)

نهادش کمان کیانی به زه      فکنده بر ابرو ز چین بر گره  
(۵/۴۰۰)

«برخی آن را مرکب از اسم جمع و "ی" می‌دانند.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۴،

۱۴۴)

اور:

پسوند اّصاف است که به اسم می‌پیوندد، مانند:

تناور شدی هر که خوردی از آن      به دل شاد گشتی به تن، ارغوان  
(۴/۳۵۳)

به اسب تکاور بیاورد پای      برانگیخت بر سان آتش ز جای  
(۱۲/۱۹۴)

که چون تو گو شیردل مهتری      دلاور سوار و کُند آوری  
(۱۸/۳۳۳)

محمد صمصامی در کتاب پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی «آور» را در واژه ی

«تکاور» پسوند اّصاف و به معنی بسیار و پُر می‌داند: (تکاور: بسیار دونده) و نیز «آور» را در

واژه ی «تناور» پسوند اّصاف و در معنی بزرگ و کلان و درشت می‌داند: (تناور: بزرگ تن).

(ر. ک. صمصامی، ۱۳۴۶: ۲۲۷)

– نده:

پسوند فاعلی است که پس از ترکیب با بن مضارع فعل، صفت فاعلی می سازد، مانند:

اگر کوه و دریا شود پر ز تیغ و گر تیغ بارد ز بارنده میخ  
(۱۷/۳۸۴)

سپاهان کوشنده ی کوه کوه که دیده ز دیدارشان بُد ستوه  
(۶/۳۱۶)

این پسوندگاه با اسم معنی ترکیب می شود و صفت بیانی مرکب می سازد، مانند:

منم بنده شرمنده ی خاکسار چه آید از این بنده اندر شمار  
(۱۵/۴۱۳)

م:

پسوندی است که به آخر عدد اصلی افزوده می شود و ترتیب را می رساند و حاصل آن صفت شمارشی ترتیبی است، مانند:

ز چرخ چهارم چو بنمود چهر بیاراست گیتی سراسر به مهر  
(۳/۳۳۷)

باز:

پسوند زمان است که با قید یا صفت ترکیب می شود و صفت مرکب می سازد، مانند:

فرامرز سوگندشان داد باز به روز سفید و شب دیرباز  
(۱۷/۴۶۶)

بد:

پسوند نگهبانی و محافظت است که پس از ترکیب با اسم، صفت می سازد، مانند:

سپهبد فرامرز روشن روان به چنگ اندرون تیغ همچون کیان  
(۱۴/۳۱۷)

بان:

پسوند نگهبانی و محافظت است که با اسم ترکیب می شود و صفت مرکب می سازد،

مانند:

مر آن مرز را نام باشد کلیو چنان آفریدش جهانبان خدیو  
(۵/۱۴۶)

همی خواند آن گُرد روشن روان که ای خالق و داور مهربان

(۱۷/۳۱۵)

کسان ها که بودند یل و پهلوان به باغ عدالت بُدند باغبان

(۱۹/۴۷۵)

**سان:**

پسوند شباهت و همانندی است، گاه در آخر اسم می آید و صفت مرکب می سازد،

مانند:

یکی همچو گل سینه اش کرد چاک یکی **لاله سان** غرق در خون و خاک د

(۲/۸۱)

گاهی با صفت شمارشی ترکیب می شود، مانند:

چو بخشایش و داد یزدان بود بهار و دی و تیر، **یکسان** بود

(۲۰/۴۰۸)

گاهی بعد از صفت اشاره می آید و صفت اشاره مرکب می سازد که مفهوم اشاره، تشبیه

و چگونگی را می رساند، مانند:

ندانم چه باشد **بدان سان** بلند بود روشن این شاخ، بر هوشمند

(۱۴/۱۵۵)

**فام:**

پسوند شباهت و همانندی و رنگ است، گاه در پایان اسم می آید و آن را به صفت

مرکب بدل می کند، مانند:

دو شمشیر زرین کشید از نیام دو انگشتری لعل خورشید فام

(۸/۱۱۴)

فروزنده ی طاق فیروزه فام برآرنده ی صبح ز ایوان شام

(۱۱/۷۷)

شب اندر جهان چادر مشک فام بگسترد بر روی زرین خیام

(۳/۳۷۷)

این پسوند گاه برای بیان رنگ در آخر صفت آمده و صفت مرکب ساخته است، مانند:

نگه دار و در پی به نرمی خرام بینم من این گنبد **تیره فام**

(۱۴/۱۰۴)

**فش:**

پسوند شباهت و همانندی است و بعد از ترکیب با اسم، صفت مرکب می سازد، مانند:

دگر نیزه ی **اژدهافش** به چنگ      کمان دگر چوبه تیر خدنگ

(۷/۴۲)

بدو گفت ای شاه **خورشید فش**      تن خویشتن پیش آتش مکش

(۱۵/۴۶۰)

### کار / کاره:

پسوند فاعلی است که در ترکیب با اسم معنی، صفت فاعلی از نوع صیغه ی مبالغه می

سازد، مانند:

چو کردم در ایوان رستم گذار      بدیدم ز دور آن مه کامکار

(۱۵/۷۹)

سرایی که گردون ورا بنده بود      به دست ستمکار، وی را ربود

(۱۸/۲۴۸)

تو دانی که ما سخت بیچاره ایم      همه بر تن خود ستمکاره ایم

(۱/۲۶۵)

به گیتی جفاکاره و دل شکن      که بینی که بد گشت با انجمن

(۸/۱۵۷)

گاه با آمدن در آخر قید، صفت فاعلی ساخته است:

اگر شهریاری، اگر **پیشکار**      تو اندر گذاری و او پایدار

(۱۴/۴۷۴)

### گان:

پسوند نسبت است که در آخر اسم می آید و آن را به صفت نسبی بدل می کند، مانند:

همانگه پدید آمد از ناگهان      یکی پرخرد مرد بازارگان

(۱۱/۳۴۴)

بدو گفت که ای شاه درندگان      یکی طعمه بنمایمت رایگان

(۱۹/۶۹)

### گون / گونه:

پسوند شباهت است، گاهی در آخر اسم می آید و صفت مرکب می سازد، مانند:

کشید از میان، آبگون تیغ تیز      برآورد از آن رزمگه رستخیز

(۸/۴۰۴)

برآورد الماس گون تیغ تیز      سرش پر ز کین و دلش پرستیز  
(۹/۳۲۹)

شب قیرگون گاه بانگ خروس      نه آواز بوق و نه آوای کوس  
(۱۷/۱۸۶)

رخ لاله گون از عرق پرگلاب      چو بر برگ نسرين چکیده شراب  
(۲/۳۸۲)

گاهی پس از صفت آمده و آن را به صفت مرکب بدل نموده است:

کز آهن یکی تنگ گونه قفس      که زندان ندید آن چنان هیچ کس  
(۱۸/۴۵۶)

از آن صفه و گنبد تیره گون      دل افروز با پهلوان شد برون  
(۲۱/۱۰۶)

گاهی بعد از صفت اشاره آمده و صفت اشاره مرکب با مفهوم اشاره، تشبیه و چگونگی ساخته است:

هم از رستم و زال و آن دودمان      کز آن گونه پیروز و بخت جوان  
(۱۹/۲۰۱)

### گین:

پسوند آلودگی و دارندگی است و بر مبالغه دلالت می کند و در گذشته صفت هایی که با این پسوند ساخته می شده اند بیشتر بار منفی داشته اند؛ یعنی بر امور ناپسند و بد دلالت می کرده اند که در فرامرزنانه نیز چنین است. مانند:

دگر گفت کآمد ز ایران زمین      سپاهی پر از خشم و اندوهگین  
(۹/۱۸۹)

یکی آتشی سهمگین برفروخت      همه سیستان را سراسر بسوخت  
(۶/۴۵۷)

گر از دهر، محنت بیابی و رنج      مشو هیچ غمگین ز کار سپنج  
(۱۶/۴۸۱)

### مان / مانه:

پسوندهای صفت سازی هستند که در آخر صفت می آیند و بدون تغییر در طبقه ی دستوری آن، صفت مرکب می سازند، مانند:



از آن پس به دریا نهادند روی همه با دل **شادمان** بزم جوی  
(۵/۲۹۹)  
سوی شهر دادند یکباره روی شده **شادمانه** از آن نامجوی  
(۶/۴۴۴)

**مند / ومند:**

پسوند صفت ساز دارندگی و مبالغه است که پس از ترکیب با اسم، صفت مرکب می-  
سازد:

همان دخت نوشاد هندی ز بند رهانم به فرمان شه **ارجمند**  
(۴/۹۵)  
بزد نیزه بر سینه ی پهلوان سوار **هنرمند** روشن روان  
(۳/۲۵۶)  
در بعضی کلمات پیش از «مند» واوی اضافه می کنند و «ومند» تلفظ می شود، مانند:  
بر او بر نوشته یکی پند خوب سخن های نیک و **برومند** خوب  
(۷/۳۴۱)

گاه در **فرامرزنامه** این پسوند صفات جدیدی ساخته است که یادآور شود زبان فارسی  
چه اندازه نیروهای بالقوه در نهان دارد، مانند:

کجا باشد آن شهریار بلند که بفرستمش نامه ی **پندمند**  
(۷/۱۴۴)  
نگهدار دژ باش و هم **یارمند** از ایران مبادا که آید گزند  
(۱۱/۱۹۸)

**ناک:**

پسوند اّصاف و دارندگی و شدّت است، در پایان اسم می آید و صفت مرکب می سازد:  
یکی غار تاریک بس هولناک همه جای سختی بُد و ترسناک  
(۷/۳۶۹)  
از این دشت، پتیاره ی سهمناک سرش با سپهر و دو پایش به خاک  
(۱۴/۴۰۳)  
چو دید آن چنان زال غمناک گشت بغرید پتیاره از پهن دشت  
(۱۸/۲۸)

این پسوند غالباً آلودگی و آمیختگی و اُتصاف به چیزهای بد را می‌رساند اما در مفاهیم مثبت نیز آمده است، مانند:

گهی شادمان بود گاهی نژند      گهی خنده ناک و گهی مستمند  
(۱۸/۴۴۲)

دگر باره آن آتش تابناک      پدید آمد از دیده سر در مفاک  
(۱۷/۳۷۲)

و:

پسوند اُتصاف و نسبت است که با اسم ترکیب می‌شود و صفت نسبی می‌سازد:  
وز آن سو چو هندو سپه بر شکست      کس از نامداران هندو نرست  
(۱۹/۲۵۸)

گاه مصوت (-و) به بدل میشود، مانند:

چنین دید در خواب، روشن روان      که بر جانب کشور هندوان  
(۱۶/۲۳۴)

ور:

پسوند اُتصاف و دارندگی و مبالغه است که با اسم ترکیب می‌شود و صفت مرکب می‌سازد:

مبادا کشیم از سر کوه سر      بسوزیم از آن آتش شعله ور  
(۱۸/۳۴)

به هشتم ورا گفت زال ای پسر      جهانی پر از دشمن کینه ور  
(۱۶/۴۴۵)

در بعضی کلمات به صورت واو ساکن ماقبل مضموم تلفظ می‌شود، مانند:

گرانمایه گنجور چون آن ببرد      جهان کدخدایش به بیژن سپرد  
(۱۳/۹۶)

بدان را دو چشم از رُخت دور باد      جهان، بنده و چرخ، مزدور باد  
(۵/۱۰۱)

وش:

پسوند شباهت است که به اسم و به ندرت به صفت می‌پیوندد و صفت بیانی مرکب می‌سازد:

از آن تیغ **آتَش و شِ اَبَدار** بسی پست شد دست خنجرگذار

(۵/۱۴۰)

به تن، نور چهره همه **نوروش** همه سلسله زلف **زَناروش**

(۵/۱۵۹)

### ووش:

پسوندها شباهت است که در آخر اسم می آید و صفت مرکب تولید می کند، مانند:

سخن رفت از بانوی **ماه ووش** به وصفش دهان هر کسی کرد خوش

(۷/۷۹)

### یار:

پسوندها اتصاف و مالکیت است و اسم را به صفت مرکب بدل می کند:

بفرمود کاو خلعت شاهوار بدان پیر پاکیزه ی **هوشیار**

(۱۴/۱۶۱)

در کلمه ی «هوشیار» گاهی حروف را قلب کرده، «هشیوار» گفته اند:

به زنهار پیش سپهد شدند به رای **هشیوار** و بخرد شدند

(۱۸/۲۶۴)

### ین:

پسوندها نسبت است و گاه با اسم ترکیب می شود و صفت نسبی می سازد، مانند:

فرود آمد از بارگی دیوبند در خانه ی **آهنین** برفکند

(۱۷/۳۳)

و گاه با صفت ترکیب می شود و صفت نسبی می سازد:

پدید آمد و گشت ایران زمین به کردار باغ بهشت برین

(۴/۲۷۰)

بزد بر سُرین پسین گور نر که از پشت آن دیگری شد به در

(۴/۲۸۶)

### ینه:

پسوندها نسبت است و گاه با اسم ترکیب می شود و صفت نسبی می سازد، مانند:

ببردند پیل و سپاه و درفش همان کوس زرین و **زرینه** کفش

(۱۱/۲۴۳)

گاه با صفت یا قید ترکیب می شود و صفت نسبی می سازد:  
 به یاد آمد و پیر **دیرینه** گفت که سرّی است کین را نیارم نهفت  
 (۱/۱۷۲)

پسوندهای چند معنایی

ا:

این پسوند در موارد متعدّد به کار می رود، کاربردهای معروف آن در زبان فارسی عبارتند از:

الف- به آخر بن مضارع می پیوندد و صفت فاعلی از نوع مشبّهه می سازد:  
 زبان خردمند **گویا** بود سخن یکسره مشک **بویا** بود  
 (۱۲/۱۳۳)  
 که پیمان شکن مردم پر دروغ نیابد بر مرد **دانا** فروغ  
 (۱۱/۲۳۰)

ب- به آخر بن مضارع در می آید و صفت مفعولی می سازد، مانند: «رها» در معنی رهیده و آزاد شده.

عقاب از کمندت نگشتی **رها** گریزان ز کید تو نر ازدها  
 (۱۴/۴۴۸)

از:

کاربردهای این پسوند عبارتند از:

الف- به آخر بن ماضی می پیوندد و صفت فاعلی می سازد:  
 به چشمم کنون دید دیدار تو به یکباره جان شد **خریدار** تو  
 (۲۰/۶۶)  
 چنین داد پاسخ ورا شهریار که چون او بود مر مرا **خواستار**  
 (۲/۴۶۰)

ب- به آخر بن مضارع می پیوندد و صفت فاعلی می سازد:

همه بندگان با کلاه و کمر **پرستار** با افسر و طوق زر  
 (۱۳/۴۲۱)

«صفت "پرستار" بر خلاف سایر کلمات از ریشه ی مضارع فعل ساخته شده و در همان مفهوم فاعلی به کار می رود، این نوع صفت قیاسی نیست و از همه ی افعال ساخته نشده است.» (انزلی،

(۴۹: ۱۳۶۶)

ج- در آخر بن ماضی برخی فعل‌ها می‌آید و صفت مفعولی می‌سازد، مانند: "گرفتار" در معنی اسیر و گرفته شده.

ببخشای بر ما که بیچاره ایم گرفتار در چنگ پتیاره‌ایم  
(۱۱/۳۳۳)

د- در آخر بعضی صفت‌ها می‌آید و صفت مرکب می‌سازد:

سُرون بر سر هر یک ای نیک بخت پدیدار چون آب‌نوسی درخت  
(۶/۴۰۱)

ان:

الف- در آخر بن مضارع می‌آید و صفت فاعلی از نوع صفت حالیه می‌سازد:

برفتم نشستمش بر پشت پای درآمد دمان، مرغ پَرآن به جای  
(۸/۳۴۶)  
بی‌بود آن شب اندر بر دل‌ربا چو خورشید تابان برآمد ز جا  
(۱۳/۲۸۵)

این پسوند در فرامرزنامه به برخی مصادر متروک پیوسته و صفاتی ساخته است که امروزه کاربرد ندارند؛ مانند: «غریوان» از مصدر «غریویدن»، «گرازان» از مصدر «گرازیدن»، «نوان» از مصدر «نویدن» یا «کوشان» و «چران».

ب- به آخر صفت بیانی ساده اضافه می‌شود و صفت مرکب می‌سازد:

به دیدار آن هر دو پور جوان همی بود شادان و روشن روان  
(۱۷/۴۳۳)

ج- در آخر صفت می‌آید و صفت نسبی می‌سازد:

بدو گفت از آن پس یل پهلوان که ای مرد دانای روشن روان  
(۱۴/۳۴۷)

انه:

الف - در آخر اسم و برای بیان تشبیه و نسبت:

تو پیشم نگه دار مردانه شو چو من تند گشتم تو دیوانه شو  
(۱۶/۱۴۱)

ب- در آخر اسم و برای ساخت صفت لیاقت:

یکی کاخ **شاهانه** بود اندرو به سان بهشتی پر از رنگ و بو

(۴/۴۱۵)

«بعضی را عقیده آن است که "ه" علامت نسبت و لیاقت است که به آخر جمع افزوده شده، مثلاً "خردمندان" در اصل خردمندان بوده است که "ه" شباهت و لیاقت و نسبت به آخر آن افزوده اند.»

(قریب و دیگران، ۱۳۶۸، ۱۳۲)

### سار / ساره:

الف- برای بیان مشابهت در پایان اسم می آید:

منم بنده شرمنده ی **خاکسار** چه آید از این بنده اندر شمار

(۱۵/۴۱۳)

ب- برای بیان نسبت و اتصاف در آخر اسم می آید:

از آن نیکویی **شرمسارم** ز تو سپاس فراوان گزارم به تو

(۶/۲۸۸)

ج- در معنی «سر» در پایان اسم یا صفت می آید، مانند: «گوسار» در معنی گاو سر و

«سبکساره» در معنی سبکسر و مغرور.

به زین اندرون گُزره‌ی گاو سار خلیده از او زهره‌ی روزگار

(۶/۳۲۷)

سبکساره مرد و غرور مهی به یاد آورد تخت شاهنشهی

(۱۴/۱۴۹)

### گار:

الف- در آخر بن ماضی می آید و صفت فاعلی می سازد:

به توفیق آن قادر **کردگار** کنم نظم ها چون دُر شاهوار

(۵/۹۱)

همی گفت ای پاک **پروردگار** تو دادی مرا بهره از روزگار

(۱۸/۳۳۰)

ب- در آخر بن مضارع می آید و صفت فاعلی می سازد:

بدو گفت کای پیر **آموزگار** همانا بسی دیده ای روزگار

(۳/۱۵۴)

وز آن پس بیایم سوی مرغزار بگیرم همان دیو **ناسازگار**

(۳/۹۵)

ج- در آخر اسم می آید و صفت نسبی می سازد:

بود **یادگار**، این بسی روزگار به امید بنهاده ام یادگار

(۱۰/۴۷۷)

**گانه:**

هم برای بیان شباهت و هم برای بیان نسبت در پایان صفت شمارشی می آید:

ببینیم تا چرخ ناسازگار که را **دوگانه** کند کامکار

(۳/۴۶۰)

**گر:**

الف- برای بیان مبالغه بعد از اسم معنی می آید و صفت فاعلی می سازد:

که آن دم که ضحاک بیدادگر فرستاد ما را بدین بوم و بر

(۳/۳۲۰)

نواگر بتان در خروش آمدند صنوبر قدان باده نوش آمدند

(۲/۸۶)

ب- برای بیان مبالغه بعد از صفت می آید و صفت فاعلی می سازد:

به فرمان دادار **فیروزگر** ز رستم بشد دخت شه بارور

(۳/۳۷)

ج- برای بیان مبالغه بعد از بن مضارع می آید و صفت فاعلی می سازد:

**توانگر** تو از زخم خنجر شوی بدین خنجر من تو بی سر شوی

(۷/۴۴)

د- برای بیان پیشه و حرفه در آخر اسم ذات می آید و صفت شغلی می سازد:

چنانست بکوبم به گرز گران که مسمار کوبند آهنگران

(۱۱/۸۰)

بفرمود هر گونه خوان و خورش که آرد همی مرد خوالیگرش

(۹/۱۰۲)

ز روی جهان جمله بت ها شکست همه بتگران را یکایک بخت

(۱۵/۱۷۲)

**وار:**

الف- در معنی دارندگی پس از اسم می آید:

همی باشم از عفت امیدوار      چو مجرم که خواهد به جان، زینهار

(۷/۴۸۱)

فتاده چو خاک از بر راه خوار      چو بی دست و پا مردم سوگوار

(۱۲/۳۰۷)

ب- در معنی شایستگی و لیاقت پس از اسم می آید:

به توفیق آن قادر کردگار      کنم نظم ها چون در شاهوار

(۵/۹۱)

ج- در معنی شباهت و همانندی پس از اسم می آید:

به گفتار من سوی آن شهریار      یکی نامه بنویس الماس وار

(۱۴/۱۲۷)

د- در معنی نسبت و ائصاف پس از صفت می آید:

که آمد فرستاده ی نامدار      بر شاه فرطور پاکیزه وار

(۹/۳۸۷)

یکی نامه بنویس با مهر و داد      چنان چون سزاوار مردم بواد

(۱۳/۳۸۳)

ه- در معنی «بار» پس از اسم می آید:

از آن، صد شتروار کردند بار      همان فرش گستردنی صد هزار

(۱۰/۴۲۱)

هـ:

«یعنی - [و یا در بعضی لهجه ها - ] که با حرف "ه" نشان داده می شود و معمولاً آن

را های بیان حرکت می نامند.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۴ - ۲۹۱) این پسوند در موارد

زیر کاربرد دارد:

الف- در آخر بن مضارع می آید و صفت فاعلی می سازد، مانند: «پذیره» در معنی

پذیرنده و «پرسته» در معنی پرستنده:

پذیره شدش تا به فرسنگ چند      سری پر ز تاب و دلی مستمند

(۱۷/۱۰۰)

گمانی برم من که اسپهبد است      سپهبد خود است و پرسته خود است

(۱۴/۲۲۴)

ب- به آخر بن مضارع می پیوندد و صفت مفعولی می سازد، مانند: «پسند» در معنی



پسندیده:

نمایم به تو یک هنر این زمان **پسند**ه بود نزد هر پهلوان  
(۲۱/۲۱۲)

ج- به آخر بن ماضی می پیوندد و صفت مفعولی می سازد؛ در *فرامرزنامه* برخی صفات مفعولی از

این دست دیده می شود که امروزه کاربرد ندارند، مانند: بسیجیده، خلیده، ناسفته.  
چو لشکر ستوه آمد از خواسته همه شاد زان گنج آراسته  
(۱۳/۱۱۸)  
چو زال این سخن های نشنیده دید به لرزه درآمد به مانند بید  
(۲۲/۲۴)

د- به آخر اسم می پیوندد و صفت نسبی با مفهوم مفعولی می سازد، مانند: «رنجه» در معنی رنجیده:

یکی **رنجه** شو تا به نزدیک شاه تو را چون ببیند ببخشد گناه  
(۲۰/۴۵۴)

ه- به آخر اسم می پیوندد و صفت نسبی با مفهوم فاعلی می سازد، مانند: «نبرده» در معنی نبرد کننده:

بسا کارزاری **نبرده** سوار بسا شیردل پهلواندار  
(۶/۳۹۳)

و- برای بیان مبالغه و نسبت به آخر صفت می پیوندد:

بسی زشت و بدشکل و پتیاره بود به دستش یکی تیغ خونخواره بود  
(۲/۴۸۱)  
ز لطف تو یک چوب خشک از زمین شود سرو آزاده ی نازنین  
(۱۲/۴۷۸)

ز- در آخر صفت شمارشی و موصوف آن می آید و صفت نسبی می سازد:

تن **یک تنه** راه اندر گرفت پی لشکر زال زر برگرفت  
(۳/۲۲)

ح- در آخر صفت مبهم و موصوف آن می آید و صفت نسبی می سازد که گاه نقش قیدی می گیرد:

ولیکن **همه** روزه نبود چنان که خود جوید اندر جهان پهلوان

(۲/۳۲۴)

گاهی با افزودن های بیان حرکت به آخر اسم یا صفت یا بن فعل یا صفت شمارشی (عدد مطلق) کلماتی پدید می آیند که ساخت صفت بیانی نسبی دارند، اما معنای اسمی دارند؛ مانند: خواسته (=ثروت)، دیده: (=چشم)، گفته: (=سخن) و هفته. (ر.ک. انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۴: ۱۴۵)

ی:

این پسوند دارای اقسام بسیاری است که معروفترین آن ها عبارتند از:

الف- در مفهوم نسبت به مکان، زادگاه، مسکن و وطن است که به اسم می پیوندد:

کنیزان **تاتاری** و **کشمیری** غلامان **چینی** و هم بربری  
(۶/۴۳۰)

ب- در مفهوم نسبت به پدر و نیا است و به اسم می پیوندد:

یکی دست در دست بیژن نهاد دگر زان شه **نوذری** کرد یاد  
(۳/۱۶۵)

ج- در مفهوم نسبت و اتصاف و دارندگی است و به اسم می پیوندد؛ مانند: «نامی» در معنی نامدار و «دانشی» در معنی دانشمند.

سرافراز و نامی یل پیلتن که هست از نژاد گو تیغ زن  
(۱۱/۲۲۱)  
فرامرز، مهوری بر آن برنهاد یکی دانشی خواند با رای و داد  
(۲۱/۲۰۵)

د- در مفهوم نسبت و فاعلیت است و به اسم می پیوندد؛ مانند: «جنگی» در معنی جنگاور و «نبردی» در معنی نبردکننده.

رمید از سپهدار خنگ نبرد بیچید ازو جنگی شیرمرد  
(۶/۳۱۵)  
بدان ده مبارز، یکی حمله برد به اسب نبردی یکی پی فشرد  
(۴/۲۲۷)

ه- در مفهوم نسبت و مفعولیت است و به صفت می پیوندد؛ مانند: «نهانی» در معنی نهان شده.

**نهانی** به خانه درون رفت خوار به چنگ اندرش خنجر آبدار

(۲/۳۶۲)

و- در مفهوم نسبت و رنگ است و به اسم می پیوندد، مانند: «زریری» (= زرد رنگ) و «زعفرانی»:

زریری شد از نامه، رخسار او      چو گل گاه شد روی گلنار او  
(۱۵/۱۲۹)

رُخش گونه ی زعفرانی گرفت      تنش لرزه و خیره زانی گرفت  
(۱/۴۸)

ز- در مفهوم نسبت و تشبیه است و به اسم می پیوندد؛ مانند:

دوتا گشت بالای شمشادیم      پر اندوه گشته دل شادیم  
(۲۱/۲۸۰)

چو گیری به کف، نیره ی آتشی      فلک با تو ناید به گردن کشی  
(۳/۱۹)

ح- گاهی به قید می پیوندد و صفت نسبی یا قید می سازد:

از آن جای خود ناگهانی بجست      برآویخت با نامور پیل مست  
(۱۷/۳۶۹)

ط- به صفت می پیوندد و قید یا صفت نسبی می سازد، مانند:

برفتند پرمایگان هر چهار      نهانی به نزدیکی شهریار  
(۱۴/۴۶۱)

تو کردی مرا خود در این رهبری      که بستم طلسم و ره کافری  
(۱۵/۸۴)

بستش به خم کمندیلی      گو شیرفش، پهلو زابلی  
(۱۸/۲۹)

ی- به صفت شمارشی و موصوف آن می آید و صفت نسبی می سازد:

یکی گرز نهصد منی زیر زین      فرو هشته آن گرد با آفرین  
(۲۱/۲۶)

ک- به صفت مبهم و موصوف آن می آید و صفت نسبی می سازد:

تنش لرزه و ناتوانی گرفت      دلش رای دیگر جهانی گرفت  
(۶/۴۳۴)

ل- به مصدر می پیوندد و صفت لیاقت می سازد:

## ز هر گونه آلات گسترده‌ی ببردند چندان که بُد بردنی (۴/۲۹۹)

### نتیجه

پسوندها اجزای کوچکی از زبان هستند که هر چند به تنهایی معنا و مفهوم مشخصی ندارند، اما با قدرتی که در آنها نهفته است می‌توانند بر دامنه‌ی لغات زبان بیفزایند و برای ابلاغ دورترین معانی و دست نیافتنی‌ترین افکار، واژه‌هایی بدیع خلق کنند، دیدن و شناختن این ابزارها در آثار ادبی کهن و آشنایی با نحوه‌ی پیوند آن‌ها با کلمات می‌تواند الگویی برای ساخت واژه‌های تازه در زبان پرقدرت فارسی باشد. نگارنده با بررسی دقیق پسوندهای صفت ساز در *فرامرزنانه* به نتایج زیر دست یافته است:

- ۱- پسوندهای صفت ساز به دو گروه تک معنایی و چند معنایی تقسیم شده‌اند که از بین ۶۲۲ صفت پسوند دار در *فرامرزنانه* بیشترین کاربرد به پسوندهای چند معنایی اختصاص دارد.
- ۲- پسوند «ه» بیشترین سهم را در ساخت صفات دارا است.
- ۳- پسوندهای «بد، باز، ووش، گانه» کم‌ترین کاربرد را در *فرامرزنانه* دارند.
- ۴- پسوند «ی» دومین پسوند صفت ساز است که پس از «ه» در ساخت صفات نقش دارد و بیشترین تنوع معنایی را دارا است.
- ۵- برخی پسوندها پس از پیوند با اسم یا قید یا بن فعل، طبقه‌ی دستوری آن را تغییر می‌دهند و صفت می‌سازند، مانند: شرمنده، خورشید فش و ...
- ۶- برخی پسوندها به آخر صفت می‌پیوندند و بدون تغییر در طبقه‌ی دستوری آن، صفتی با مفهوم و ساختار جدید می‌سازند، مانند: تیره فام، آزاده و ...
- ۷- از ترکیب پسوندها با کلمات در *فرامرزنانه* صفاتی جدید و بدیع تولید شده است؛ مانند: پندمند، یارمند، خنده ناک.
- ۸- بعضی صفات پسونددار از مصادر متروک زبان فارسی ساخته شده‌اند که امروزه کاربرد ندارند؛ مانند: غریوان، گرازان، نوان، بسیجیده، خلیده، ناسفته و ...
- ۹- پسوند «ناک» غالباً آلودگی و آمیختگی و اّصاف به امور بد و ناپسند را می‌رساند اما

در مفاهیم مثبت نیز در فرامرزشانه آمده است، مانند: خنده ناک، تابناک.  
 ۱۰- از تعداد ۶۲۲ صفت پسونددار فرامرزشانه، ۲۱۵ صفت با پسوندهای تک معنایی و ۴۰۷ صفت با پسوندهای چندمعنایی ساخته شده اند، بسامد کاربرد هر پسوند در جدول زیر آمده است:

بسامد پسوندهای صفت ساز در فرامرزشانه							
۱- انی:	۲- اور:	۳- نده:	۴- م:	۵- بد:	۶- باز:	۷- بان:	۸- سان:
% ۰/۶۴	% ۰/۶۴	% ۱۰/۳۹	% ۱/۷۷	% ۰/۱۶	% ۰/۱۶	% ۱/۶	% ۰/۶۴
۹- فام:	۱۰- فشن:	۱۱- کار/کاره:	۱۲- گان:	۱۳- گون/گونه	۱۴- گین:	۱۵- مان/مانه:	۱۶- مند/ومند:
% ۰/۹۷	% ۰/۴۸	% ۰/۹۷	% ۰/۳۲	% ۲/۷۴	% ۰/۴۸	% ۰/۳۲	% ۱/۹۳
۱۷- ناک:	۱۸- و:	۱۹- وز:	۲۰- وش:	۲۱- ووش:	۲۲- یاز:	۲۳- ین:	۱۴- ینه:
% ۰/۹۷	% ۰/۳۲	% ۲/۵۷	% ۰/۹۷	% ۰/۱۶	% ۰/۴۸	% ۱/۱۸	% ۰/۸
۱- ا:	۲- ارز:	۳- ان:	۴- انه:	۵- سار/سار:	۶- گاز:	۷- گانه:	۸- گر:
% ۳/۷۰	% ۱/۱۳	% ۱۰/۴۵	% ۰/۳۲	% ۰/۸	% ۱/۱۳	% ۰/۱۶	% ۲/۴۱
۹- وار:	۱۰- ه:	۱۱- ی:					
% ۲/۷۳	% ۲۶/۳۷	% ۱۶/۳۴					

تک معنایی: ۳۴/۵۶%

چند معنایی: ۶۵/۴۴%

### پی نوشت‌ها:

۱- برای رهیافت سریع به نشانی ابیات، از شیوه ی ارجاع دهی به صورت ذکر شماره صفحه و شماره بیت از فرامرزشانه به تصحیح میترا مهرآبادی استفاده شده است.

## منابع

- ۱- انزلی، حسن، (۱۳۶۶)، دستور زبان فارسی، چاپ اول، ارومیه: انزلی.
- ۲- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی، (۱۳۷۴)، دستور زبان فارسی ۲، چاپ دوازدهم، تهران: فاطمی.
- ۳- اوستا، مهرداد. (۱۳۴۸). دستور زبان و شیوه ی نگارش. چاپ اول، تهران: تحقیقی.
- ۴- خزائلی، محمد و سید ضیاءالدین میرمیرانی. (۱۳۵۱)، دستور زبان فارسی (جاویدان). چاپ اول. تهران: جاویدان.
- ۵- شریعت، محمد جواد. (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی. چاپ هفتم. تهران: اساطیر.
- ۶- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۶). دستور ساده زبان فارسی. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- ۷- شفیع، محمود. (۱۳۷۷). شاهنامه و دستور. چاپ دوم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۸- صفا، ذبیح اله. (۱۳۵۲). حماسه سرایی در ایران. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- ۹- صمصامی، سید محمد. (۱۳۴۶). پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی. چاپ اول. اصفهان: مشعل.
- ۱۰- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۸۸). اسم و صفت مرکب در زبان فارسی. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۱- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز. چاپ اول. تهران: سخن.
- ۱۲- قریب، عبدالعظیم و دیگران ..... دستور زبان فارسی (پنج استاد). چاپ ششم. تهران: اشرفی.
- ۱۳- مقربی، مصطفی. (۱۳۷۲)، ترکیب در زبان فارسی، چاپ اول، تهران: توس.
- ۱۴- مهرآبادی، میترا، (۱۳۸۶)، تصحیح فرامرزننامه، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۵- وزین پور، نادر. (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی. چاپ سوم. تهران: معین.